

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس نگاه - کابل

۲۶ اپریل ۲۰۱۹



## "شهید جور است"

در میدان هوایی قندهار منتظر تلاشی بیک‌ها بودیم. غجومک بود. سربازی آمد و گفت از وسط تان راه بدهید که شهیدها را می‌آورند. راه دادیم و و سکوت نسبی حاکم شد. چند لحظه بعد سه نفر تابوتی را که روی آن با بیرق افغانستان پوشانده شده بود، آوردند. بدون تشریفات، آرام و خون‌سرد از میان بیک‌ها گذشتند. بعد تابوت دومی را آوردند. راه شلوغ بود و حتی کسی بیک‌های آخر را که مزاحم بودند، از راهشان بر نداشت. نه سربازان چیزی گفتند، نه ما.

به اتل گفتم: چرا از راه وی‌آی‌پی نبردند؟

سر تکان داد و گفت: همی ملک است دیگه.

گفتم: چرا بدون تشریفات بردند؟

اتل سر تکان داد و چیزی گفت.

باز گفتم: می‌شد با امبولانس ببرند. خلاصه از خود سؤال پرسیدیم و تبصره کردیم. درگیر شده بودیم.

چند لحظه بعد، سربازان خسته با دستان خالی برگشتند و رفتند. در دروازه بعدی باز هم غجومک بود و همه مثل گله هجوم آورده بودیم. صاف نبود. کسی در پهلویم به پشتوی کنری تیلیفونی صحبت می‌کرد. گفت: "ها همیالی پرواز می‌کنیم... میدان هوایی کابل" نفر پهلوئی‌اش گفت: "میدان خواجه رواش" دیگری گفت: "میدان حامد کرزی"

در تیلیفون به دوستان سرباز کشته شده تسلی می‌داد که بی‌غم باشید، اگر دیر رسیدید من هستم. شاید جسد را به شفاخانه ببرند و... .

چند لحظه بعد به تیلیفون همراه بدخشی‌اش زنگ آمد و گفت: "ها بهاء‌الدین اس... نی شکر جور است. زیاد خراب نشده.

فقط ده دست و پایش چره خورده. ضربه شدید بوده. صبح به برادرش زنگ زدم. ما در راه هستیم... نی تشویش نکنید،

اگر پرواز نبود، ده موتر می‌برم. مه هستم. بی‌غم باشید."

در راه به اتل گفتم : به کجا رسیده‌ایم ! کسانی خوش‌حال‌اند که شهیدشان توتّه نشده و به دوستان خود با لحنی که حاکی از رضایت و شکرگزاری است، می‌گویند شهید جور است!

کسی در راه گفت: این‌ها خوبند که سالم به خانواده‌های‌شان می‌رسند. بعضی وقت‌ها اجساد روزها در آفتاب می‌مانند و هنگام انتقال و شستن بسیار بو می‌دهند.

یکی پرسید: اگر این اجساد را قبل از تدفین در سردخانه بگذارند تا یخ بزنند، مشکل حل نمی‌شود؟ دیگری گفت: نمی‌دانم.

\*\*\*

در طیاره همراهان تابوت‌ها کنار ما نشسته بودند. پرسیدم چه شده بود. گفت: " در مارجه ماین بالا کرده بود. ده شفاخانه جان دادند."

سه سرباز بودند. ظاهراً دو نفرشان همراه اجساد بودند و نفر سومی احتمالاً برای طی مراحل اکرامیه کسی از اقارب کشته شده‌اش آمده بود. به این سومی زنگ آمد و در تلیفون گفت: " مشکل حل شد. زنده باشید. دیروز فلانی برم پول روان کرد، تکت خریدم. زنده باشید" یا شاید او نیز سرباز بود و به رخصتی می‌رفت. صحبت‌هایی درمورد اکرامیه و نرسیدن معاش در تلیفون می‌کرد.

بعد دوسیه‌ای را باز کرد که در آن دو ورق بود. در یک ورق بیش از ده امضاء و مهر بود. با دقت آن را زیرورو کرد. با سرباز پهلویی تبصره کردند و دوباره ورق را در دوسیه گذاشت.

هنگام پائین شدن، دروازه دیرتر باز شد. بعد صدای شیپور نظامی آمد. کسی گفت: شهیدها را پائین می‌کنند. دیگری گفت: هر روز همین حال است. جوان‌ها را تلف کردند.

\*\*\*

من دیروز به خانه آمدم. مادرم خوش‌حال بود. مانده نباشی کرد و پرسید: "بچی بخیر امادی؟ منده شدی؟ چای بلدی تو بیلم؟"

جسد بهاء‌الدین امروز شاید به خانه برسد. نمی‌دانم مادرش چه خواهد پرسید؟ دوست کنری بهاء‌الدین هم شاید امروز برسد، مادر او چه خواهد گفت؟

"کام‌ایر" امروز از قندهار چند جسد آورده است؟ نمی‌دانم.